

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷

تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز • تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم

شرق روزنامه

پنجشنبه ۹ مرداد ۱۴۰۴ • ۶ صفر ۱۴۴۷ • ۳۱ جولای ۲۰۲۵ • سال بیست‌ویکم • شماره ۵۱۷۰ • ۱۲ صفحه

اذان ظهرتهران ۱۲:۱۱ • اذان مغرب ۱۹:۲۹ • اذان صبح فردا ۳:۳۵ • طلوع آفتاب ۵:۱۲



رویداد «آرش» سرباز ایران، عصر سه‌شنبه با اجرای ارکستر سمفونیک و نمایش‌های گروهی با محوریت شخصیت‌های شاهنامه‌ای مانند زال، رستم و آرش کمانگیر در میدان ونک برگزار شد. این رویداد با توجه به فضای همبستگی ملی پس از جنگ تحمیلی ۱۲ روزه، به مدت چهار شب برگزار می‌شود.

عکس: محمدرضا بلندی، ایسنا

instagram:sharghdaily1

twitter:sharghdaily

youtube:sharghdaily

Telegram:SharghDaily

aparat:tasvirshargh

www.sharghdaily.com

بهمن فرمان‌آرا: «چشمه‌ایش» متوقف شد

هنوز گریه نکرده‌ام!



داریم، اما پول نداریم که ادامه بدهیم. بنابراین اگر امروز وسایل را تحویل بدهند، فیلم تمام می‌شود. بنیاد سینمایی فارابی، سرمایه‌گذار و حامی مالی فیلم «چشمه‌ایش» به کارگردانی و تهیه‌کنندگی فرمان‌آراست، اما چنان که پیداست، از عهده تأمین مالی فیلم برنیامده است. فرمان‌آرا می‌گوید: «دیروز با فارابی جلسه داشتیم، خیلی هم

لطف داشتند اما گفتند واقعیت این است که خودِ فارابی هم دیگر پول ندارد».

بهمن فرمان‌آرا چندی پیش از اقتباس‌هایی گفت که بر اساس دو اثر مهم ادبی، «چشمه‌ایش» بزرگ علوی و «داستان جاوید» اسماعیل فصیح آماده کرده است؛ راهی که با ساختن «شازده احتجاب» بر اساس شاهکار گلشیری آغاز کرد و قرار بود با ساخت «چشمه‌ایش» ادامه پیدا کند. اگرچه در ساخت سریال «داستان جاوید» مشکل‌ها افتاد، خبر آغاز فیلم‌برداری «چشمه‌ایش» اتفاقی امیدوارکننده بود، اما اینک با توقف ساخت آن سرنوشتی نامعلوم پیدا کرده است. فرمان‌آرا می‌گوید: «همه می‌دانند که من آدم محبوب این آقایان نیستم، ولی خب کار کردیم، همه‌شان هم گفتند خوب است که دومرتبه دارید کار می‌کنید. بهترین گروهی را که ممکن است در ایران کسی داشته باشد دور هم جمع کردیم. ۱۰، ۱۵ روز اول فیلم‌برداری را در خانه‌ای بی‌نهایت زیبا کار کردیم، حالا یک‌مرتبه تعطیل شده. اما حتی نمی‌خواهم بگویم مخصوصا این کار را می‌کنند، چون می‌دانم مملکت در حال جنگ هم است. من در ۸۳سالگی روزی ۱۲ ساعت کار می‌کنم و نمی‌دانم ایسن فیلم برای من آخرین فیلم است یا نه، اما آرزویم این بود که چشمه‌ایش ساخته و پخش شود». فرمان‌آرا می‌گوید هنوز گریه نکرده‌ام، اما شب که شود، شاید آدم آهسته‌آهسته گریه کند.

شرق: بهمن فرمان‌آرا پس از چند سال تلاش برای ساخت سریال و فیلم، سرانجام توانست ساخت فیلمی بر اساس «چشمه‌ایش» بزرگ علوی را آغاز کند، اما پس از چند هفته فیلم‌برداری، اینک از توقف فیلم به دلیل کمبود بودجه خبر می‌دهد. فرمان‌آرا در گفت‌وگو با «شرق» می‌گوید: «زمانی که گفتند این فیلم را بساز، گفتم فیلم گرانی است، گفتند این دیگر مسئله شما نیست، ما بودجه را تأمین می‌کنیم. الان سه هفته از شروع فیلم‌برداری گذشته، ۱۵ میلیارد اختصاص دادند، با اینکه می‌دانستند بودجه لازم چندین برابر است، می‌گویند دیگر پول ندارند. در حالی که قرار بوده بودجه فیلم ۵۲ میلیارد باشد. چند جای دیگر از جمله بانک گردشگری هم قرار بوده کمک کنند». فرمان‌آرا می‌گوید حدود ۲۰ دقیقه فیلم «چشمه‌ایش» فیلم‌برداری شده، اما ناگزیر بنابر شرایط موجود تصمیم به توقف ادامه ساخت فیلم گرفتند: «الان مسئله این است که دیگر پول نداریم که حتی به کارگران فنی بدهیم، بنابراین امروز به این نتیجه رسیدیم که یا کسی پیدا می‌شود هزینه فیلم را بدهد و ما ادامه می‌دهیم و فیلم را تمام می‌کنیم، یا اینکه تعطیل می‌شود و تنها چیزی هم نیست که تعطیل می‌شود». فرمان‌آرا می‌گوید: «از فرط استیصال است که اعلام می‌کنیم فیلم تعطیل شده. با اما و اگر نمی‌توان با بهترین گروه فیلم‌برداری کار کرد. قسط اول را هنوز نداده‌اند. من تهیه‌کننده فیلم هستم، اما قرار نبود خودم سرمایه‌گذاری کنم. ما حداقل ۲۵ جلسه دیگر فیلم‌برداری

شاهنامه‌خوانی

شغاد

چهره پلید شاهنامه (۲)



مهدی افشار

شاهنامه‌پژوه

شغاد در پاسخ به رستم گفت: «از شاه کابل دیگر هیچ یاد مکن، پیش از این با من به مهر رفتار می‌کرد و هرگاه مرا می‌دید درود و آفرین می‌فرستاد. اکنون هرگاه می‌نوشد، آشوبی برپا می‌دارد و خود را از همگان برتر می‌داند. در انجمنی از بزرگان مرا خوار کرد و سرانجام گوهر و سرشت بد خود را نشان داد. با خشم گفت تاکی ما باید به زابلیان بساژ بدهیم، نیندار ما توان رویارویی با سیستانیان را نداریم. از این پس نمی‌گویم که او رستم است، برای اینکه مردانگی و خاندان و گوهر ما از او برتر است. به من هم گفت تو نیز فرزند زال نیستی، اگر هم باشی او به هیچ نمی‌ارزد. در برابر آن مهتران لدم بر او درد شد و مرا با چهره‌ای زرد از کابل پر اندوه براند».

رستم چون این سخنان از برادر خود بشنید، سخت برآشفست و گفت: «هرگز نخواهم گذاشت کسی درباره برادر و خاندان من این‌گونه سخن بگوید» و با خشم و دلجویی افزود: «نه از او بیمی راه به دل بده و نه از لشکرش. آرزو می‌کنم نه لشکرش به جای ماند و نه تاج و تختش. او را برای این یاهوگویی‌ها بی‌جان خواهم کرد و دوده و خاندانش را درهم خواهم پیچید و آنگاه تو را بر جای او بر تخت نشانم و سر و بخت شاه کابل را به خاک می‌آورم». سپس شغاد را چند روزی در زابل نگه داشت و از میان لشکریانش چندین جنگجوی را برگزید که همه آنان مردان نبرد بودند و به آنان فرمان داد آماده رفتن به سوی کابل شوند. چون همه کارها ساخته شد، رستم نیز آماده شد تا شاه کابل را پاداشی درخور دهد. شغاد نیز آماده شد تا با رستم همراه شود و به رستم گفت: «هیچ درباره شاه کابل اندیشه نکن که اگر نام تو را بر آب کابل بنویسم، خواب به چشمان هیچ‌کس در آن سامان راه نخواهد یافت، چون کسی تاب ایستادن در برابر تو را ندارد و اگر تو بجنبی چه کسی را پای درنگ باشد. بر این باورم که او پشیمان شده باشد و از اینکه کابل را رها کرده‌ام، در اندیشه درمان است. می‌دانم کسانی را از کابل به خواهشگری و میانجیگری روانه خواهد کرد».

رستم در پاسخ گفت: «همین است که می‌گوینی و راه درست نیز همین است، نیازی نیست که به کابل سپاه بکشم. برای بر جای خود نشاندن کابلیان زواره و صد سوار نامور بس است و همان سد پیاده می‌توانند کابل را رام گردانند».

زواره رستم را گفت که نیازی نیست او سپاه صدنفره را فرماندهی کند و او خود شاه کابل را سریره خواهد کرد. دریغاً از آنجا که دست روزگار سرنوشت را به گونه‌ای دیگر نوشته و خامه در خون زده است، رستم بر رفتن به کابل پافشای کرد و همانی شد که هزاران سال است ایرانیان برای آنچه بر پهلوان افسانه‌ای‌شان آمده، چشم تر دارند.

پیشنهادخوانی

«به گزارش زنان»

بردیوار موزه هنرهای معاصر

ایستاد: اکنون که موزه هنرهای معاصر به ارتباط فراگیر با مردم جامعه روی آورده است، این بار هنر را از نظر زنان روایت می‌کند. آثاری که در این نمایشگاه روی دیوار رفتند، آثار کمتر دیده‌شده یا دیده‌نشده گنجه موزه بودند که حضور زنان در هنر معاصر ایران را در حوزه‌های نگارگری، پاپ‌آرت، سرامیک، نقاشی و مجسمه به تصویر کشیده‌اند. این نمایشگاه بازخوانی حضور زنانی بود که در تاریخ هنر معاصر ایران می‌درخشند اما کمتر دیده شده‌اند. رویدادی که با نمایش ۱۲۱ اثر از ۶۵ هنرمند زن نوگرا، در پی آن بود تا دیدی پیوسته و منسجم از این حضور فراهم آورد. در نمایشگاه «به گزارش زنان»، سکوت دیوارها پر از صدا بوده، صدای زنانی که با رنگ، قلم و تکه‌های نور، از خوشبختی گفته بودند. نمایشگاه نه‌فقط مجموعه‌ای از تابلوها که گردهمایی زیسته‌های زنانه بوده؛ بازتابی از درد، رؤیا، تن، شهر و دنیای درون.

یاد

مهران زینت‌بخش درگذشت



مهران زینت‌بخش متولد سال ۱۳۴۷ و

فارغ‌التحصیل رشته فیلم‌سازی از مرکز آموزش فیلم‌سازی باغ فردوس بود و فعالیتش را از سال ۱۳۶۵ با عکاسی، فیلم‌برداری و بازیگری شروع کرد. مراسم تشییع این هنرمند فقید امروز نهم مردادماه ساعت ۱۰ صبح در قطعه هنرمندان بهشت زهرا(س) برگزار می‌شود. امید نجوان، منتقد، درباره زندگی این مستندساز نوشت: «مرکز توان‌بخشی کهریزک کرج این روزها تصویربرد میانسالی را به خاطر دارد که ماه‌های متعددی گوینی به تخت دوخته شده باشد،

با حسرت به سقف چشم می‌دوخت و هر روز خودش را در برکه بی‌انتهای خیال غرق می‌کرد. مردی که این آخری‌ها دیگر حتی عسله‌هایش هم تحلیل رفته بود و از آن جئه سابق (قبل از آنکه عارضه مغزی او را زمین‌گیر کند) دیگر چیزی برایش نمانده بود، جز یک پاره استخوان. او در تمام این مدت بسیار طولانی بارها با اصرار و هیجان کوشید تا خود را به پزشکان و پرستاران و هم‌اتاقی‌هایش معرفی کند و به آنها بگوید مستندهایی که درباره «فرهاد مهراد»، «فریدون فروغی» و یک پاسوخته سینما به نام «شهرزاد» دیده‌اند، کار خود اوست. حتی یک بار از یکی از دوستانش خواسته بود فیلم‌هایش را روی یک فلش کپی کند و بیاورد تا در لابی آسایشگاه یک اکران خصوصی راه بیندازند و به همه ساکنان و مسافران دائمی آسایشگاه ثابت کند که درباره خودش و حرفه‌ای که بی‌نهایت دوستش می‌داشت اغراق نکرده است. متأسفانه این سرنوشت غم‌انگیز و غم‌بار فیلم‌سازی بود که گوینی سرشت او را به سیاهه بلندبالایی از تلخی‌ها و تلخکامی‌ها و موانع بی‌پایان پیوند زده بودند... اما چرخ کج‌رفتار با او مهربان نبود و داستان زندگی‌اش را به‌گونه دیگری نوشت. یادش مانا، روحش آرام و جایش همیشه سبز باد».

طنزخوانی

طرحی جدید برای بازسازی پیرپسر



آدین سیارسریع

نمایندگان مجلس به وزیر

فرهنگ و ارشاد کارت زرد نشان دادند. یکی از دلایل این کارت زرد، مجوز اکران به فیلم پیرپسر بود که به نظر دوستان، موجب طلاق و فساد و تباهی در جامعه می‌شود. در همین راستا پیشنهاد می‌شود فیلم، براساس داستانی جدید بازسازی شود.

برده اول:

غلام (مردی متعهد، دلسوز و معتمد محل) که با مذاکرات مخالف است، وارد خانه می‌شود. هندوانه‌ای را که از میوه‌فروشی آسدم‌تضیی خریده، به داخل حوض می‌انازد. علی و رضا (دو پسر جوان غلام) از شدت پرتاب هندوانه، خیس می‌شوند و لحظات مفرحی ایجاد می‌شود (دیالوگ پسرها: والّا! از دست شما آقاچون). غلام اعلام می‌کند که اخیراً در مغازه سمساری غمخوار، دختری به نام رعنا را دیده که به دلیل سیاست‌های اقتصادی غلط دولت، نمی‌تواند خانه‌ای برای خودش اجاره کند.

لحظه‌ای مکث؛ در اینجا ایدئال این است که پسرها بگویند «به ما چه ربطی داره آقاچون؟ ایشالا خدا کمکش کنه». غلام هم سری تکان دهد و بگوید: «واقعاً جامعه بد شده» و همین‌جا فیلم تمام شود. اما متأسفانه ساختار دراماتیک دست‌وپای ما را بسته است. غلام تأکید می‌کند که باید به دختر کمک کنند. پسرها نیز چنین نظری دارند. غلام می‌گوید واحد بالایی را به دختر اجاره می‌دهیم. برای آنکه دختر معذب نشود، خودمان از خانه می‌رویم بیرون و آواره کوچ و خیابان می‌شویم. پسرها موافقت می‌کنند و می‌گویند کاملاً منطقی است.

برده دوم:

رعنا در حال اسباب‌کشی است. می‌بیند غلام و پسران دارند جمع می‌کنند تا بروند. رعنا می‌گوید کجا؟ برنج خیس کردم! غلام توضیح می‌دهد که ما می‌رویم تا شما راحت باشید. رعنا لیخندی می‌زند و می‌گوید من ابتدا تحت تأثیر فضای مجازی قصد داشتم تا مستقل زندگی کنم اما ناگهان نور آگاهی بر من تابید و منصرف شدم. بعد با دست به در ورودی خانه اشاره می‌کند. غلام و

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق

۸۶۰ ۳۶۱۱۹

WWW.SHARGHDAILY.IR

طنزخوانی

پسران برمی‌گردند و می‌بینند پدر و مادر رعنا چمنان به دست دم در ایستاده‌اند و به آنها لیخند می‌زنند.

رعنا می‌گوید: آقاچون و مادرچون هم اومدن با من زندگی کنن! پدر رعنا رو به دختر می‌گوید: دخترم حالا که همه چیز به خوبی و خوشی حل شد، برو چایی بپار! کمی بعد رعنا با سینی

چای به حیاط می‌آید. غلام با خنده می‌گوید: دستت درد نکنه دخترم. این چایی خوردن داره! رعنا به نگاه علی گره می‌خورد. هر دو از شرم بر خود می‌پیچند. چای روی پای علی می‌ریزد و رعنا ریز می‌خندد. صاحب وانت که اثاث را آورده، از پدر رعنا می‌خواهد که حساب‌کتاب کند. غلام پیش‌قدم می‌شود و می‌گوید به جان این دو تا بچه اگه بذارم شما حساب کنید! پدر رعنا دست غلام را می‌گیرد و کارتش را به سمت صاحب وانت می‌گیرد و می‌گوید «نه! از این کارت بکشید!». کم‌کم کشمکشی جانانه بین غلام و پدر رعنا درمی‌گیرد و در نهایت کتف غلام درمی‌رود و پدر رعنا موفق می‌شود کارت را روی کارتخوان بکشد (این هم برای آن دسته از تنورسین‌های فیلم‌نامه که می‌گویند کشمکش در پرده دوم باید بالا بگیرد).

برده سوم:

مراسم عروسی علی و رعنا در حیاط خانه غلام در حال برگزاری است. غلام به سلامتی عروس و داماد شیشه کلاب را سر می‌کشد و به پدر و مادر رعنا می‌گوید: ولی کاش این آقا رضای ما هم به سروسامونی می‌گرفت. در همین لحظه، ناگهان دختری با حجب و وقار وارد عروسی می‌شود. جلوی پدر و مادر رعنا می‌ایستد و می‌گوید: «آقاچون! نه! من دختر توئم! نعنا! خواهر رعنا. منو وقتی دو سالم بود کم کردید. حالا من پیدا شدم». پدر رعنا درحالی‌که می‌لرزد، می‌گوید از کجا معلوم تو بچه مایی؟ نعنا دستش را می‌آورد جلو و می‌گوید به ماه‌گرفتگی روی آستین مانتوی منه. دقیقاً مثل آستین مانتوی رعنا. پدر و مادر به گریه می‌افتند و لحظات بسیار دراماتیکی رقم می‌خورد. همان شب، در جهت آسان‌سازی ازدواج، مراسم را دو تا یکی می‌کنند و علی با رعنا و رضا با نعنا ازدواج می‌کنند. دوربین تیلت آپ می‌کند و روی تصویر ماه ثابت می‌ماند.



۰۲۱۶۶۹۵۳۹۰۷-۹

۰۲۱۶۶۹۵۱۱۸۷-۸



www.iranms.org